

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين إله خير ناصر ومعين الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وعلي وآلهما الطيبين الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين أبد الآبدين



اللهم صل على محمد رسول الله النبي العربي الهاشمي الأمي الأب طحي المكي المدني

و أبيه عبد الله وجده عبد المطلب وكفيله أبوطالب والدته آمنة وأمه بعدها فاطمة بنت أسد و مرضعته حليلة وزوجته خديجة ووصيه علي وحبيته فاطمة وسبطيه الحسن والحسين وأولاده الأئمة المعصومين عليهما السلام

اللهم أفض صلّة صلواتك، وسلامة تسليمتك، على أستاذ العالم وسيد الوجود، مُرتقى المعارج ومُنْتَهَى الصُّعُود، الْبَحْر الْمَوْج الْأَمْرِي، وَالسَّرَاج الْمَوْجِ الْأَبَدِي، تَقْدِ خَزَائِنِ الْمَعَارِفِ وَالْعُلُومِ، مَحْتَدِ الْعُقُولِ وَهَيْكَةِ الْفُهُومِ، عَالِمِ تَعْلِيمِ الْأَسْمَاءِ، وَدَكِيلِ طُرُقِ السَّمَاءِ، الْكَوْنِ الْجَامِعِ الْحَقِيقِي، وَالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى الْوَيْقِي، بَرِّزْخِ الْبَرَائِخِ وَجَامِعِ الْأَضْدَادِ، نُورِ اللَّهِ بِالْهِدَايَةِ وَالْإِمْرَاشَادِ، الْمُسْتَمِعِ الْقُرْآنِ مِنْ قَائِلِهِ، الْكَاشِفِ لَأَسْرَارِهِ وَمَسَائِلِهِ، مَطْلَعِ الشَّمْسِ الْأَبَدِ، جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ الْمَلِكِ الْأَحَدِ

شنبه هفدهم ربيع الأول ١٤٣٠ هجري نبوي (١٤٨٣ ميلادي محمدي) سالروز فرخنده ميلاد مسعود

حضرت حبیب الله ابوالقاسم مصطفی احمد در آسمان محمد در زمین

و میلاد خجسته حضرت حق ناطق جعفر بن محمد صادق علیهما السلام را

به حضرت قدسیه وجه الله و قبله حقیقیه عباد الله مولانا صاحب الامر ارواحنا فداء تبریک عرض می کنیم

ذکر پاره ای از معجزات حضرت رسول الله ﷺ

منتهی الامال: بدان که از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم معجزاتی بوده که از برای غیر آن حضرت از پیغمبران دیگر نبوده و نظیر معجزات جمیع پیغمبران از آن حضرت به ظهور آمده است و (ابن شهر آشوب) نقل کرده که چهار هزار و چهارصد و چهل بوده معجزات آن حضرت، که سه هزار از آنها ذکر شده است.

فقیر گوید: که جمیع اقوال و اطوار و اخلاق آن حضرت معجزه بود خصوص اخبار آن حضرت به غایبات چنانکه می آید انشاء الله تعالی اشاره به آن، بعلاوه آن معجزاتی که قبل از ولادت آن حضرت و در حین ولادت شریفش ظاهر شده چنانچه بر اهل اطلاع ظاهر و هویداست و اقوی و ابقی از همه معجزات آن حضرت، قرآن مجید است که از اتیان به مثل آن تمامی فصحا و بلغا عاجز گشتند و بر عجز خود گردن نهادند و هرکس در مقابل قرآن کلمه ای چند به هم پیوست مفتضح و رسوا گشت. **مانند:** مسیلمه کذاب و آسود عنسی و غیره.

این معجزه قرآن مجید است که این کلمات ناهموار را مسیلمه و آسود به هم بیندند و آن را وحی منزل گویند و در مقابل جماعت کثیر قرائت کنند؛ زیرا که مسیلمه و آسود، عرب بودند و هیچ عرب چنین کلام ناستوده نمی گوید و اگر گوید قبح آن را بداند و بر کس نخواند و کسی که خواهد بر مختصری از اعجاز قرآن مطلع شود رجوع کند به باب چهاردهم جلد دوم (حیة القلوب) علامه مجلسی (رضوان الله علیه)؛ زیرا که این کتاب گنجایش ذکر آن ندارد. بالجملة، ما در این کتاب مبارک اشاره می کنیم به چند نوع از معجزات آن حضرت.



معجزات نوع اول حضرت رسول الله ﷺ

معجزاتی است که متعلق است به اجرام سماویّه مانند شقّ قمر و ردّ شمس و تظلیل غمام و نزول باران و نازل شدن مائده و طعامها و میوه ها برای آن حضرت از آسمان و غیر ذلک و ما در اینجا به ذکر چهار امر از آنها اکتفا می کنیم:

شق القمر

قال الله تعالى: (اقْرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ) یعنی: نزدیک شد

قیامت و به دو نیم شد ماه و اگر ببینند آیتی و معجزه ای رو می گردانند و می گویند سحری است پیوسته. اکثر مفسران خاصه و عامه روایت کرده اند که این آیات وقتی نازل شد که قریش در مکه از آن حضرت معجزه طلب کردند حضرت اشاره به ماه فرمود، به قدرت حق تعالی به دو نیم شد و در بعضی روایات است که آن در شب چهاردهم ذیحجه بود.

ردّ الشمس

علماء خاصه و عامه به سندهای بسیار از اسماء بنت عمیس و غیر او روایت کرده اند که: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را پی کاری فرستاد و چون وقت نماز عصر شد و نماز عصر گزاردند حضرت امیر علیه السلام آمد و نماز عصر نکرده بود، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سر مبارک خود را در دامن آن حضرت گزارد و خوابید و وحی بر آن حضرت نازل شد و سر خود را به جامه پیچیده و مشغول شنیدن وحی گردید تا نزدیک شد که آفتاب فرو رود و چون وحی منقطع شد حضرت فرمود: یا علی! نماز کرده ای؟ گفت: نه یا رسول الله نتوانستم سر مبارک ترا از دامن خود دور کنم. پس حضرت فرمود که: خداوندا! علی مشغول طاعت تو و طاعت رسول تو بود پس آفتاب را برای او برگردان! اسماء گفت: والله! دیدم که آفتاب برگشت و بلند شد و به جایی رسید که بر زمینها تابید و وقت فضیلت عصر برگشت و حضرت نماز کرد و باز آفتاب فرو رفت.

نزول باران

ایضاً خاصه و عامه روایت کرده اند که: چون قبایل عرب با یکدیگر اتفاق کردند در اذیت آن حضرت، حضرت فرمود که: خداوندا، عذاب خود را سخت کن بر قبایل مضر و بر ایشان قحطی بفرست مانند قحطی زمان یوسف؛ پس باران هفت سال بر ایشان نبارید و در مدینه نیز قحطی به هم رسید، اعرابی به خدمت آن حضرت آمد و از جانب عرب استغاثه کرد که درختان ما خشکید و گیاههای ما منقطع گردید و شیر در پستان حیوانات و زنان ما نمانده و چهار پایان ما هلاک شدند؛ پس حضرت بر منبر آمد و حمد ثنای حق تعالی ادا نمود و دعای باران خواند و در اثنای دعای آن حضرت باران جاری شد و یک هفته بارید و چندان باران آمد که اهل مدینه به شکایت آمدند و گفتند: یا رسول الله! می ترسیم غرق شویم و خانه های ما منهدم شود؛ پس حضرت اشاره فرمود به سوی آسمان و گفت: (اللّٰهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلَا عَلَيْنَا)، خداوندا، بر حوالی ما باران و بر ما مباران. و به هر طرف که اشاره می فرمود ابر گشوده می شد پس ابر از مدینه برطرف شد و بر دور مدینه مانند اکلیل حلقه شد و بر اطراف مانند سیلاب می بارید و بر مدینه یک قطره نمی بارید و یک ماه سیلاب در رودخانه ها جاری بود؛ پس حضرت فرمود: والله اگر ابوطالب زنده می بود دیده اش روشن می شد. بعضی از اصحاب عرض کردند: مگر این شعر را از او به

خاطر آوردید؟ وَأَبْيَضُ يُسْتَسْقَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ = ثَمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ آن حضرت فرمود: چنین

باشد.

نزول مائده بهشتی و تسبیح گفتن انار و انگور

به سند معتبر از امّ سلمه منقول است که: روزی حضرت فاطمه علیها السلام آمد به نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و امام حسن و امام حسین را برداشته بود و حیره ساخته بود و با خود آورده بود چون داخل شد حضرت فرمود که: پسر عمت را برای من بطلب. چون امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر شد امام حسن را در دامن راست و امام حسین را در دامن چپ و علی و فاطمه را در پیش رو و پس سر خود نشانید و عباى خیرى بر ایشان پوشانید و سه مرتبه گفت:

خداوندا! اینها اهل بیت من اند؛ پس از ایشان دور گردان شک و گناه را و پاک گردان ایشان را پاک کردنی. و من در میان عتبه در ایستاده بودم، گفتم: یا رسول الله! من از ایشانم؟ فرمود: که بازگشت تو به خیر است اما از ایشان نیستی. پس جبرئیل آمد و طبقی از انار و انگور بهشت آورد چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم انار و انگور را در دست گرفت هر دو تسبیح خدا گفتند و آن حضرت تناول نمود؛ پس به دست حسن و حسین داد و در دست ایشان سبحان الله گفتند و ایشان تناول نمودند؛ پس به دست علی علیه السلام داد تسبیح گفتند و آن حضرت تناول نمود؛ پس شیخصی از صحابه داخل شد و خواست که از انار و انگور بخورد. جبرئیل گفت: نمی خورد از این میوه ها مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر یا فرزند پیغمبر.

معجزات نوع دوم حضرت رسول الله ﷺ

معجزاتی است که از آن حضرت در **جمادات و نباتات** ظاهر شده مانند سلام کردن سنگ و درخت بر آن حضرت و حرکت کردن درخت به امر آن حضرت و تسبیح سنگریزه در دست آن حضرت و حنین جذع و شمشیر شدن چوب برای عکاشه در بدر و برای عبدالله بن جحش در احد و شمشیر شدن برگ نخل برای ابودجانه به معجزه آن حضرت و فرو رفتن دستهای اسب سراقه بر زمین در وقتی که به دنبال آن حضرت رفت در اول هجرت و غیر ذلک و ما در اینجا اکتفا می کنیم به ذکر چند امر:

درخت حنانه

خاصه و عامه به سندهای بسیار روایت کرده اند که:
چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه هجرت نمود و مسجد را بنا کرد در جانب مسجد درخت خرمائی خشک کهنه بود و هرگاه که حضرت خطبه می خواند بر آن درخت تکیه می فرمود پس مردی آمد و گفت: یا رسول الله، رخصت ده که برای تو منبری بسازم که در وقت خطبه بر آن قرارگیری و چون مرخص شد برای حضرت منبری ساخت که سه پایه داشت و حضرت بر پایه سوم می نشست،
اول مرتبه که آن حضرت بر منبر برآمد آن درخت به ناله آمد، مانند ناله ای که ناله در مفارقت فرزند خود کند؛ پس حضرت از منبر به زیر آمد و درخت را در برگرفت تا ساکن شد؛ پس حضرت فرمود: اگر من آن را در بر نمی گرفتم تا قیامت ناله می کرد و آن را (حنانه) می گفتند و بود تا آنکه بنی امیه مسجد را خراب کردند و از نو بنا کردند و آن درخت را بریدند.
و در روایت دیگر منقول است که حضرت فرمود که آن درخت را کنند و در زیر منبر دفن کردند.



تحريك درخت به امر آن حضرت

در نهج البلاغه و غير آن، از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام منقول است كه فرمود: من با حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم بودم روزى كه اشراف قريش به خدمت آن حضرت آمدند و گفتند: يا محمد، تو دعوى بزرگى مى كنى كه پدران و خويشان تو نكرده اند و ما از تو امرى سؤال مى كنيم اگر اجابت ما مى نمائى مى دانيم كه تو پيغمبرى و رسول و اگر نكنى مى دانيم كه ساحر و دروغگوئى. حضرت فرمود كه سؤال شما چيست؟ گفتند: بخوانى از براى ما اين درخت را كه تا كنده شود از ريشه خود و بيايد در پيش تو بيايستد، حضرت فرمود كه خدا بر همه چيز قادر است، اگر بكند شما ايمان خواهيد آورد؟ گفتند: بلى،

فرمود كه: من مى نمايم به شما آنچه طلبيد و مى دانم كه ايمان نخواهيد آورد و در ميان شما جمعى هستند كه كشته خواهند شد در جنگ بدر و در چاه بدر خواهند افتاد و جمعى هستند كه لشكرها برخوانند انگيخت و به جنگ من خواهند آورد؛ پس فرمود: اى درخت! اگر ايمان به خدا و روز قيامت دارى و مى دانى كه من رسول خدايم پس كنده شو با ريشه هاى خود تا پايستى در پيش من به اذن خدا.

پس به حق آن خداوندى كه او را به حق فرستاد كه آن درخت با ريشه ها كنده شد از زمين و به جانب آن حضرت روانه شد با صوتى شديد و صدائى مانند صداى بالهائى مرغان، تا نزد آن حضرت ايستاد و سايه بر سر مبارك آن حضرت انداخت و شاخ بلند خود را بر سر آن حضرت گشود و شاخ ديگر بر سر من گشود و من در جانب راست آن حضرت ايستاده بودم چون اين معجزه نمايان راديدند از روى علو و تكبر گفتند: امر كن او را كه برگردد و به دو نيم شود و نصفش بيايد و نصفش در جاى خود بماند. حضرت آن را امر كرد و برگشت و نصفش جدا شد و با صداى عظيم به نهايت سرعت دويد تا به نزديك آن حضرت رسيد.

گفتند: بفرما كه اين نصف برگردد و با نصف ديگر متصل گردد. حضرت فرمود و چنان شد كه خواسته بودند؛ پس من گفتم: لا اله الا الله! اول كسى كه به تو ايمان مى آورد منم و اول كس كه اقرار مى كند كه آنچه درخت كرد از براى تصديق پيغمبرى و تعظيم تو كرد منم؛ پس همه آن كافران گفتند: بلكه ما مى گوئيم كه تو ساحر و كذابى و جادوهای عجيب دارى و ترا تصديق نمى كند مگر مثل اين كه در پهلوى تو ايستاده است.

شبهات معجزه درخت متحرك با جريان ابرهه

فقير گويد: كه (صاحب ناسخ) نگاهشته كه: اين معجزه كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم در تحريك درخت نقل فرموده با قصه (ابرهه) و ظهور ابابيل مشابهتى دارد؛ زيرا كه مولا على عليه السلام خود را وصى پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم و امام مفترض الطاعة مى شمرد و خود را صادق و مصدق مى دانست در مسجد كوفه پر فراز منبر وقتى كه بيست هزار كس در پاى منبر او گوش بر فرمان او داشتند نتواند بود كه بر رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم دروغ بندد و بگويد پيغمبر درخت را پيش خود خواند و درخت فرمانبردار شد؛ چه اين هنگام كه مولا على عليه السلام اين روايت مى كرد جماعتى حاضر بودند كه با مولا على عليه السلام هنگام تحريك درخت حاضر بودند و خطبه اميرالمؤمنين عليه السلام را كس نتواند تحريف كرد؛ چه هيچ كس را اين فصاحت و بلاغت نبوده و بر زيادت از صدر اسلام تا كنون خطب آن حضرت در نزد علما مضبوط و محفوظ است.

هميشه سبز بودن درخت به برکت حضرتش

راوندى از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده است كه: چون حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم به سوى (جعرانه = نام موضعى است) برگشت در جنگ حنين و قسمت كرد غنايم را در ميان صحابه، صحابه از پى آن حضرت مى رفتند و سؤال مى كردند و حضرت به ايشان عطا مى فرمود تا اينكه ملجأ كردند آن حضرت را كه به سوى درختى رفت و به درخت پشت خود را چسبانيد و باز هجوم آوردند و آن حضرت را آزار مى كردند تا آنكه پشت مباركش مجروح شد و ردائش بر درخت بند شد پس از پيش درخت به سوى ديگر رفت و فرمود كه رداى مرا بدهيد والله كه اگر به عدد درختهاى مكه و يمن گوسفند داشته باشم همه را در ميان شما قسمت خواهم كرد و مرا ترسند و بخيل نخواهيد يافت.

پس در ماه ذيقعد از جعرانه بيرون رفت و از برکت پشت مبارك هرگز آن درخت را خشك نديدند و پيوسته تر و تازه بود در همه فصل كه گويا هميشه آب بر آن مى پاشيدند.

شنواندن صدا و ساطع شدن نور از تازيانه

ابن شهر آشوب روايت کرده كه: قريش طفيل بن عمرو را گفتند كه چون در مسجدالحرام داخل شوى پنبه در گوشهاى خود پر كن كه قرآن خواندن محمد صلى الله عليه و آله و سلم را نشنوى مبدا ترا فريب دهد؛ چون داخل مسجد شد هر چند پنبه در گوش خود بيشتر فرو مى برد صداى آن حضرت را بيشتر مى شنيد پس به اين معجزه مسلمان شد و گفت: يا رسول الله! من در ميان قوم خود سركرده و مطاع ايشانم، اگر به من علامتى بدهى ايشان را به اسلام دعوت مى كنم. حضرت فرمود: خداوندا، او را علامتى كرامت كن؛ چون به قوم خود برگشت از سر تازيانه او نوري مانند قنديل ساطع بود.

معجزات نوع سوم حضرت رسول الله ﷺ

معجزاتی است که در حیوانات ظاهر شده، مانند تکلم کردن گوساله آل ذریح و دعوت او مردم را به نبوت آن حضرت و تکلم اطفال شیرخواره با آن حضرت و تکلم گرگ و شتر و سوسمار و یعفور و گوسفند زهرآلوده و غیر ذلک از حکایات بسیار و ما در اینجا اکتفا می کنیم به ذکر چند امر:

تکلم و تقاضای آهو از حضرت

راوندی و ابن بابویه از ام سلمه روایت کرده اند که: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در صحرایی راه می رفت ناگاه شنید که منادی ندا می کند: یا رسول الله! حضرت نظر کرد کسی را ندید؛ پس بار دیگر ندا شنید و کسی را ندید و در مرتبه سوم که نظر کرد آهونی را دید که بسته اند، آهو گفت: این اعرابی مرا شکار کرده است و من دو طفل در این کوه دارم مرا رها کن که بروم و آنها را شیر بدهم و برگردم. فرمود: خواهی کرد؟ گفت: اگر نکنم خدا مرا عذاب کند مانند عذاب عشاران؛ پس حضرت آن را رها کرد تا رفت و فرزندان خود را شیر داد و به زودی برگشت و حضرت آن را بست. چون اعرابی آن حال را مشاهده کرد گفت: یا رسول الله! آن را رها کن. چون آن را رها کرد دوید و می گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ

و ابن شهر آشوب روایت کرده است که:

آن آهو را یهودی شکار کرده بود و چون به نزد فرزندان خود رفت و قصه خود را برای ایشان نقل کرد گفتند: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ضامن تو گردیده و منتظر است، ما شیر نمی خوریم تا به خدمت آن حضرت برویم؛ پس به خدمت آن حضرت شتافتند و بر آن حضرت ثنا گفتند و آن دو (آهو بچه) روهای خود را بر پای آن حضرت می مالیدند؛ پس یهودی گریست و مسلمان شد و گفت آهو را رها کردم و در آن موضع مسجدی بنا کردند و حضرت زنجیری در گردن آن آهوها برای نشانه بست و فرمود که: حرام کردم گوشت شما را بر صیادان.

شکایت شتر

جماعتی از مشایخ به سندهای بسیار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که: روزی حضرت رسول صلی الله



علیه و آله و سلم نشسته بود ناگاه شتری آمد و نزدیک آن حضرت خوابید سر را بر زمین گذاشت و فریاد می کرد؛ عمر گفت: یا رسول الله، این شتر ترا سجده کرد و ما سزاوارتریم به آنکه ترا سجده کنیم. حضرت فرمود: بلکه خدا را سجده کنید این شتر آمده است شکایت می کند از صاحبانش و می گوید که من از ملک ایشان به هم رسیده ام و تا حال مرا کار فرموده اند و اکنون که پیر و کور و نحیف و ناتوان شده ام می خواهند مرا بکشند و اگر امر می کردم که کسی برای کسی سجده کند هر آینه امر می کردم که زن برای شوهر سجده کند پس حضرت فرستاد و صاحب شتر را طلبید و فرمود که این شتر از تو چنین شکایت می کند. گفت: راست می گوید ما ولیمه داشتیم و خواستیم که آن را بکشیم حضرت فرمود که آن را نکشید صاحبش گفت چنین باشد.



اعانت شیر به سفینه، آزاد شده حضرت رسول الله

راونیدی و غیر او از محدثان خاصه و عامه روایت کرده اند که (سفینه) آزاد کرده حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که:

حضرت مرا به بعضی از جنگها فرستاد و بر کشتی سوار شدیم و کشتی ما شکست و رفیقان و متاعها همه غرق شدند و من بر تخته ای بند شدم موج مرا به کوهی رسانید و در میان دریا چون بر کوه بالا رفتم موجی آمد و مرا برداشت و به میان دریا برد و باز مرا به آن کوه رسانید و مکرر چنین شد تا در آخر مرا به ساحل رسانید و در میان دریا می گردیدم ناگاه دیدم شیری از بیشه بیرون آمد و قصد هلاک من کرد من دست از جان شستم و دست به آسمان برداشتم و گفتم: من بنده تو و آزاد کرده پیغمبر توام و مرا از غرق شدن نجات دادی آیا شیر را بر من مسلط می گردانی؟!

پس در دلم افتاد که گفتم: ای سَبْعُ! من سفینه ام مولای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حرمت آن حضرت را در حق مولای او نگاه دار. والله که چون این را گفتم خروش خود را فرو گذاشت و مانند گربه به نزد من آمد و خود را گاهی بر پای راست من و گاهی بر پای چپ من می مالید و بر روی من نظر می کرد پس خوابید و اشاره کرد به سوی من که سوار شو چون سوار شدم به سرعت تمام مرا به جزیره رسانید که در آنجا درختان میوه بسیار و آبهای شیرین بود؛ پس اشاره کرد که فرود آی و در برابر من ایستاد تا از آن آبها خوردم و از آن میوه ها برداشتم و برگی چند گرفتم و عورت خود را با آنها پوشانیدم و از آن برگها خرجینی ساختم و از آن میوه ها پر کردم و جامه ای که با خود داشتم در آب فرو برده و برداشتم که اگر مرا به آب احتیاج شود آن بیفشرم و بیاشامم.

چون فارغ شدم خوابید و اشاره کرد که سوار شو چون سوار شدم مرا از راه دیگر به کنار دریا رسانید ناگاه دیدم کشتی در میان دریا می رود پس جامه خود را حرکت دادم که ایشان مرا دیدند و چون به نزدیکی آمدند و مرا بر شیر سوار دیدند بسیار تعجب کردند و تسبیح و تهلیل خدا کردند. می گفتند: تو کیستی؟ از جنی یا از انسی؟ گفتم: من سفینه مولای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می باشم و این شیر برای رعایت حق آن بشیر نذیر اسیر من گردیده و مرا رعایت می کند؛ چون نام آن حضرت را شنیدند بادبان کشتی را فرود آوردند و کشتی را لنگر افکندند و دو مرد را در کشتی کوچکی نشانیدند و جامه ها برای من فرستادند که من بپوشم و از شیر فرود آمدم و شیر در کناری ایستاد و نظر می کرد که من چه می کنم پس جامه ها به نزد من انداختند و من پوشیدم و یکی از ایشان گفت که بیا بر دوش من سوار شو تا تو را به کشتی برسانم نباید شیر رعایت حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را زیاده از امت او بکند؛ پس من به نزد شیر رفتم و گفتم: خدا ترا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جزای خیر بدهد؛ چون این را گفتم، والله دیدم که آب از دیده اش فرو ریخت و از جای خود حرکت نکرد تا من داخل کشتی شدم و پیوسته به من نظر می کرد تا از او غایب شدم.

تذکر: جناب سفینه، باب حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بوده و به منزله جناب سلمان برای حضرت مولا علی علیه السلام بوده است.

خدمت پرنده سبز قبا به حضرت

مشایخ حدیث روایت کرده اند که:

چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اراده قضای حاجت می نمود از مردم بسیار دور می شد. روزی در بیابانی برای قضاء حاجت دور شد و موزه خود را کند و قضای حاجت نموده وضو ساخت و چون خواست که موزه را بپوشد مرغ سبزی - که آن را (سبز قبا) می گویند - از هوا فرود آمد موزه حضرت را برداشت و به هوا بلند شد؛ پس موزه را انداخت مار سیاهی از میانش بیرون آمد و به روایت دیگر مار را از موزه آن حضرت گرفت و بلند شد و به این سبب حضرت نهی فرمود از کشتن آن.

فقیر گوید: که نظیر این از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده و آن چنان است که (ابوالفرج) از (مدائنی) روایت کرده که:

سید حمیری سوار بر اسب در کناسه کوفه ایستاد و گفت: هر کس یک فضیلت از مولا علی علیه السلام نقل کند که من او را به نظم نیاورده باشم این اسب را با آنچه بر من است به او خواهم داد؛ پس محدثین شروع کردند به ذکر احادیثی که در فضیلت آن حضرت بود و سید اشعار خود را که متضمن آن فضیلت بود انشاد می کرد تا آنکه مردی او را حدیث کرد از ابوالرغل المرادی که گفت: خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم که مشغول تطهیر شد از برای نماز و موزه خود را از پای بیرون کرد ماری داخل کفش آن جناب شد پس زمانی که خواست کفش خود را بپوشد غرابی پیدا شد و موزه را ربود و بالا برد و بیفکند، آن مار از موزه بیرون شد سید تا این فضیلت را شنید آنچه وعده کرده بود به وی عطا کرد آنگاه آن را در شعر خود درآورد و گفت:

أَلَا يَا قَوْمَ لِّلْعَجَبِ الْعُجَابِ = لِيُخَفَّ أَبَى الْحُسَيْنِ وَلِلْحَبَابِ (الابیات).

معجزات نوع چهارم حضرت رسول الله ﷺ

معجزات آن حضرت است در زنده کردن مردگان و شفای بیماران و معجزاتی که از اعضای شریفه آن حضرت به ظهور آمده مانند خوب شدن درد چشم امیرالمؤمنین علیه السلام به برکت آب دهان مبارک آن حضرت که بر آن مالیده و زنده کردن آهوئی که گوشت آن را میل فرموده و زنده کردن بزغاله مرد انصاری را که آن حضرت را میهمان کرده بود به آن و تکلم فاطمه بنت آسَد - رضی الله عنهما - با آن حضرت در قبر و زنده کردن آن جوان انصاری را که مادر کور پیری داشت و شفا یافتن زخم سلمه بن الاکوع که در خیبر یافته بود به برکت آن حضرت و ملتئم و خوب شدن دست بریده معاذ بن عفرا و پای محمد بن مسلمة و پای عبدالله عتیک و چشم قتاده که از حدقه بیرون آمده بود به برکت آن حضرت و سیر کردن آن حضرت چندین هزار کس را از چند دانه خرما و سیراب کردن جماعتی را با اسبان و شترانشان از آبی که از بین انگشتان مبارکش جوشید الی غیر ذلک.

اثر دست مبارک پیامبر ﷺ

راوندی و طبرسی و دیگران روایت کرده اند که: کودکی را به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آوردند که برای او دعا کند چون سرش را کچل دید دست مبارک بر سرش کشید و در ساعت مو برآورد و شفا یافت. چون این خبر به اهل یمن رسید طفلی را به نزد مسیلمه آوردند که دعا کند، مسیلمه دست بر سرش کشید آن طفل کچل شد و موهای سرش ریخت و این بدبختی به فرزندان او نیز سرایت کرد.

فقیر گوید: از این نحو **معجزات واژگونه** از مسیلمه بسیار نقل شده از جمله آنکه آب دهان نحس خود را در چاهی افکند آب آن چاه شور شد و وقتی دلوئی از آب را دهان زد در چاه ریخت که آبش بسیار شود آن آبی که داشت خشک شد و وقتی آب وضوئی او را در بستانی بیفشاندند دیگر گیاه از آن بستان نرسد و مردی او را گفت دو پسر دارم در حق ایشان دعائی بکن . مسیلمه دست برداشت و کلمه ای چند بگفت چون مرد به خانه آمد یکی از آن دو پسر را گرگ دریده بود و دیگری به چاه افتاده بود. و مردی را درد چشم بود چون دست بر چشم او کشید نابینا گشت با او گفتند این معجزات واژگونه را چه کنی؟ گفت آن کس را که در حق من شک بود معجزه من بر وی واژگونه آید.



آسیب ناپذیر شدن دندان به دعای حضرت

سید مرتضی و ابن شهر آشوب روایت کرده اند که:

نابغه جَعَدی که از شعرای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عداد شده، قصیده ای در خدمت آن حضرت می خواند تا رسید به این شعر:

بَلَّغْنَا السَّمَاءَ مَجْدَنَا وَجَدُونَا = وَأَنَا لَتَرْجُوقَنَّ ذَلِكَ مَطْهَرًا

مضمون شعر این است که ما رسیدیم به آسمان از عزت و کرم و امیدواریم بالاتر از آن را،

حضرت فرمود که بالاتر از آسمان کجا را گمان داری؟ گفت: بهشت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! حضرت فرمود که نیکو گفتی **خدا دهان ترا نشکند**

راوی گفت: من او را دیدم صد و سی سال از عمر او گذشته بود و دندانهای او در پاکیزگی و سفیدی مانند گل بابونه بود و جمیع بدنش درهم شکسته بود به غیر از دهانش و به روایت دیگر هر دندانش که می افتاد از آن بهتر می روئید.

خرمای بابرکت به دعای حضرت

روایت شده که ابو هریره خرمائی چند به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آورد و خواستار دعای برکت شد پیغمبر آن خرما را در کف دست مبارک پراکنده گذاشت و خدای را بخواند و فرمود اکنون در انبان خود افکن و هرگاه خواهی دست در آن کن و خرما بیرون آوری.

ابوهریره پیوسته از آن میزود خرما خورد و مهمانی کرد، هنگام قتل عثمان خانه او را غارت کردند و آن انبان را نیز بردند ابوهریره غمناک شد و این شعر در این مقام بگفت:

لِلنَّاسِ هَمٌّ وَلِي فِي النَّاسِ هَمَّانٌ = هَمُّ الْجَرَابِ وَ قَتْلُ الشَّيْخِ عُمَانَ.

خرمای تازه از درخت خشک به برکت آب دهان حضرت

و نیز روایت شده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با گروهی از اصحاب به سرای ابوالهیثم بن التیهان رفت. ابوالهیثم گفت: مرحبا به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابی، دوست داشتم که چیزی نزد من باشد و ایثار کنم و مرا چیزی بود بر همسایگان بخش کردم.

حضرت فرمود: نیکو کردی جبرئیل چندان در حق همسایه وصیت آورد که گمان کردم میراث برند، آنگاه نخلی خشک در کنار خانه نگریست، و صیش مولا علی علیه السلام را فرمود قدحی آب حاضر ساخت، اندکی مضمضه کرده بر درخت بیفشاند، در زمان درخت خرمای خشک خرمای تازه آورد تا همه سیر بخوردند؛ این از آن نعمتها است که در قیامت شما را باشد.

زنده کردن دو بچه

راوندی روایت کرده است که:

یکی از انصار بزغاله ای داشت آن را ذبح کرد به زوجه خود گفت که بعضی را بپزید و بعضی بریان کنید شاید حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ما را مشرف گرداند و امشب در خانه ما افطار کند و به سوی مسجد رفت و دو طفل خرد داشت چون دیدند که پدر ایشان بزغاله را کشت یکی به دیگری گفت بیا تو را ذبح کنم و کار را گرفت و او را ذبح کرد. مادر که آن حال را مشاهده کرد فریاد کرد و آن پسر دیگر از ترس گریخت و از غرقه به زیر افتاد و مرد. آن زن مؤمنه هر دو طفل مرده خود را پنهان کرد و طعام را برای قدوم حضرت مهیا کرد؛

چون حضرت داخل خانه انصاری شد جبرئیل فرود آمد و گفت: یا رسول الله! بفرما که پسرهایش را حاضر گرداند؛ چون پدر به طلب پسرها بیرون رفت مادر ایشان گفت حاضر نیستند و به جایی رفته اند. برگشت و گفت: حاضر نیستند. حضرت فرمود که البته باید حاضر شوند و باز پدر بیرون آمد و مبالغه کرد مادر او را بر حقیقت مطلع گردانید و پدر آن دو فرزند مرده را نزد حضرت حاضر کرد

حضرت دعا کرد و خدا هر دو را زنده کرد و عمر بسیار کردند.

برکت در طعام ابویوب و زنده شدن بزغاله

از حضرت سلمان (رحمة الله علیه) روایت است که:

چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم داخل مدینه شد به خانه ابویوب انصاری فرود آمد و در خانه او به غیر از یک بزغاله و یک صاع گندم نبود. بزغاله را برای آن حضرت بریان کرد و گندم را نان پخت و به نزد حضرت آورد و حضرت فرمود که در میان مردم ندا کنند که هر که طعام می خواهد بیاید به خانه ابویوب؛

پس ابویوب ندا می کرد و مردم می دویدند و می آمدند مانند سیلاب تا خانه پر شد و همه خوردند و سیر شدند و طعام کم نشد؛ پس حضرت فرمود که استخوانها را جمع کردند و در میان پوست بزغاله گذاشت و فرمود برخیز به اذن خدا! پس بزغاله زنده شد و ایستاد و مردم صدا به گفتن شهادتین بلند کردند.

شفای مشرک

شیخ طبرسی و راوندی و دیگران روایت کرده اند که:

آبو براء - که او را (ملاعِب الاسینة) می گفتند و از بزرگان عرب بود - به مرض استسقا مبتلا شد. لبید بن ربیعہ را به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد با دو اسب و چند شتر، حضرت اسبان و شتران را رد کرد و فرمود که من هدیه مشرک را قبول نمی کنم لبید گفت که من گمان نمی کردم که کسی از عرب هدیه ابوبراء را رد

کند. حضرت فرمود که اگر من هدیه مشرکی را قبول می کردم البته از او را رد نمی کردم؛ پس لبید گفت که علتی در شکم ابوبراء به هم رسیده و از تو طلب شفا می کند. حضرت اندک خاکی از زمین برداشت و آب دهان مبارک خود را بر آن انداخت و به او داد و گفت: این را در آب بریز و بده به او که بخورد. لبید آن را گرفت و گمان کرد که حضرت به او استهزاء کرده چون آورد و به خورد ابوبراء داد در همان ساعت شفا یافت چنانچه گویا از بند رها شد.

برکت در گوسفند امّ معبد

از معجزات متواتره که خاصّه و عامّه نقل کرده اند آن است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم چون از مکه به مدینه هجرت فرمود در اثنای راه به خیمه امّ معبد رسید و ابوبکر و عامر بن فُهیرّه و عبدالله بن اُریقَط (أَرْقَطُ به روایت طبری) در خدمت آن حضرت بودند و امّ معبد در بیرون خیمه نشسته بود چون به نزدیک او رسیدند از او خرما و گوشت طلبیدند که بخرند. گفت: ندارم. و توشه ایشان آخر شده بود؛ پس امّ معبد گفت: اگر چیزی نزد من بود در مهمانداری شما تقصیر نمی کردم.

حضرت نظر کرد دید در کنار خیمه او گوسفندی بسته است فرمود: ای امّ معبد، این گوسفند چیست؟ گفت: از بسیاری ضعف و لاغری نتوانست که با گوسفندان به چریدن برود برای این، در خیمه مانده است. حضرت فرمود که آیا شیر دارد؟ گفت: از آن ناتوانتر است که توقع شیر از آن توان داشت مدتها است که شیر نمی دهد. حضرت فرمود: رخصت می دهی من او را بدوشم؟ گفت: بلی، پدر و مادرم فدای تو باد! اگر شیری در پستانش می یابی بدوش.

حضرت گوسفند را طلبید و دست مبارکش بر پستانش کشید و نام خدا بر آن برد و گفت: خداوند! برکت ده در گوسفند او؛ پس شیر در پستانش ریخت و حضرت ظرفی طلبید که چند کس را سیراب می کرد و دوشید آنقدر که آن ظرف پر شد، به امّ معبد داد که خورد تا سیر شد، پس به اصحاب خود داد که خوردند و سیر شدند و خود بعد از همه تناول نمود و فرمود که ساقی قوم می باید که بعد از ایشان بخورد و بار دیگر دوشید تا آن ظرف مملو شد و باز آشامیدند و زیادتى که ماند نزد او گذاشتند و روانه شدند؛ چون ابومعبد - که شوهر آن زن بود - از صحرا برگشت پرسید که این شیر از کجا آورده ای؟ امّ معبد قصه را نقل کرد. ابومعبد گفت می باید آن کسی باشد که در مکه به پیغمبری مبعوث شده است.



برکت در طعام جابر انصاری و گشاده شدن منزل

جماعتی از محدثان خاصه و عامه روایت کرده اند که جابر انصاری گفت:

در جنگ خندق روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که خوابیده و از گرسنگی سنگی بر شکم مبارک بسته، پس به خانه رفتم و در خانه گوسفندی داشتم و یک صاع جو، پس زن خود را گفتم که من حضرت را بر آن حال مشاهده کردم این گوسفند و جو را به عمل آور تا آن حضرت را خبر کنم. زن گفت: برو و از آن حضرت رخصت بگیر اگر بفرماید به عمل آوریم؛ پس رفتم و گفتم: یا رسول الله! التماس دارم که امروز چاشت خود را به نزد ما تناول فرمائی.

فرمود که چه چیز در خانه داری؟ گفتم: یک گوسفند و یک صاع جو. فرمود که با هر که خواهم بیایم یا تنها؟ نخواستم بگویم تنها گفتم: هر که می خواهی و گمان کردم که مولا علی علیه السلام را همراه خود خواهد آورد؛ پس برگشتم و زن خود را گفتم که تو جو را به عمل آور و من گوسفند را به عمل می آورم و گوشت را پاره پاره کردم و در دیگ افکندم و آب و نمک در آن ریختم و پختم. و به خدمت آن حضرت رفتم و گفتم: یا رسول الله، طعام مهیا شده است. حضرت برخاست و بر کنار خندق ایستاد و به آواز بلند ندا کرد که ای گروه مسلمانان! اجابت نمائید دعوت جابر را؛ پس جمیع مهاجران و انصار از خندق بیرون آمدند و متوجه خانه جابر شدند و به هر گروهی از اهل مدینه که می رسید می فرمود اجابت کنید دعوت جابر را؛ پس به روایتی هفتصد نفر و به روایتی هشتصد و به روایتی هزار نفر جمع شدند.

جابر گفت: من مضطرب شدم و به خانه دویدم و گفتم گروه بی حدّ و احصا با آن حضرت رو به خانه ما آوردند. زن گفت که آیا به حضرت گفתי که چه چیز نزد ما هست؟ گفتم: بلی. گفت: بر تو چیزی نیست حضرت بهتر می داند. آن زن از من دانتر بود،

پس حضرت مردم را امر فرمود که در بیرون خانه نشستند و خود و امیرالمؤمنین علیه السلام داخل خانه شدند. و به روایت دیگر همه را داخل خانه کرد و خانه گنجایش نداشت هر طایفه که داخل می شدند **حضرت اشاره به دیوار می کرد و دیوار پس می رفت و خانه گشاده می شد** تا آنکه آن خانه گنجایش همه به هم رسانید پس حضرت بر سر تنور آمد و آب دهان مبارک خود را در تنور انداخت و دیگر را گشود و در دیگ نظر کرد و به زن گفت که نان را از تنور بکن و یک یک به من بده .

آن زن نان را از تنور می کند و به آن حضرت می داد حضرت با امیرالمؤمنین علیه السلام در میان کاسه ترید می کردند و چون کاسه پر شد فرمود: ای جابر، یک ذراع گوسفند را با مرق بیار. آوردم و بر روی ترید ریختند و ده نفر از صحابه را طلبید که خوردند تا سیر شدند، پس بار دیگر کاسه را پر از ترید کرد و ذراع دیگر طلبید و جابر آورد. و در مرتبه چهارم که حضرت ذراع از جابر طلبید جابر گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! گوسفندی بیشتر از دو ذراع ندارد و من تا حال سه ذراع آوردم؟! حضرت فرمود که اگر ساکت می شدی همه از ذراع این گوسفند می خوردند؛ پس به این نحو ده نفر ده نفر می طلبید تا همه صحابه سیر شدند، پس حضرت فرمود. ای جابر! بیا تا ما و تو بخوریم؛ پس من و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام خوردیم و بیرون آمدیم و تنور و دیگ به حال خود بود و هیچ کم نشده بود و چندین روز بعد از آن نیز از آن طعام خوردیم.

شفای چشم جانباز جنگ احد

روایت شده که قتاده بن النعمان - که برادر مادری ابوسعید خدری است و از حاضر شدگان بدر و احد است - در جنگ احد زخمی به چشمش رسید که از حلقه بیرون آمد، به نزدیک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد عرض کرد: زنی نیکو روی دارم در خانه که او را دوست دارم و او نیز مرا دوست می دارد و روزی چند نیست که با او بساط عیش و عرس گسترده ام سخت مکروه می دارم که مرا با این چشم آویخته دیدار کند

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چشم او را به جای خود گذاشت و فرمود: (اللهم اكسبه الجمال) او از اول نیکوتر گشت و آن دیده دیگر گاهی به درد می آمد لکن این چشم هرگز به درد نیامد و از اینجا است که یکی از پسران او بر عمر بن عبدالعزیز وارد شد عجمی گفت کیست این مرد؟ او در جواب گفت: انا ابن الذي سالت علي الخدعینه = فُرِدَتْ يَكْفُ الْمِصْطَفِي أَحْسَنُ الرَّدِّ قَعَادَتٌ كَمَا كَانَتْ لِأَوَّلِ مَرَّةٍ = قَيَا حَسَنَ مَا عَيْنَ وَ يَا حَسَنَ مَا رَدَّ

نور و برکت به تبرک دست و دعای حضرت

و نظیر این است حکایت زیادهن عبدالله پسر خواهر میمونه بنت الحارث - زوجه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم - وقتی به خانه میمونه آمد چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به خانه تشریف آورد میمونه عرض کرد: این پسر خواهر من است.

آنگاه حضرت به جانب مسجد شد و (زیاد) ملازم خدمت بود و با آن حضرت نماز گذاشت، حضرت در نماز او را نزدیک خود جای داد و دست مبارک بر سر او نهاد و بر دو طرف عارض و بینی او فرود آورد و او را به دعای خیر یاد فرمود و از آن پس همواره آثار نور و برکت از دیدار او آشکار بود

و از اینجاست که شاعر پسر او را بدین شعر ستوده است:

يَا بْنَ الَّذِي مَسَحَ النَّبِيُّ رَأْسَهُ = وَ دَعَا لَهُ بِالْخَيْرِ عِنْدَ الْمَسْجِدِ
مَا زَالَ ذَاكَ النُّورُ فِي عَرِينِهِ = حَتَّى تَبُو بَرِينَهُ فِي الْمَلْحِدِ

معجزات نوع پنجم حضرت رسول الله ﷺ

در معجزاتی است که ظاهر شده از آن حضرت در کفایت شر دشمنان، مانند: هلاک شدن مُستهزئین و دریدن شیر (عُتْبَةُ بن ابی لَهب را و کفایت شر ابوجهل و ابولهب و ام جمیل و عامر بن طفیل و زید بن قیس و معمر بن یزید و نضر بن الحارث و زهیر شاعر از آن حضرت الی غیر ذلک و ما در اینجا اکتفا می کنیم به ذکر چند امر:

کفایت شر ابوجهل و نشان دادن اژدها

علی بن ابراهیم و دیگران روایت کرده اند که: روزی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد کعبه نماز می کرد و ابوجهل سوگند خورده بود که هرگاه آن حضرت را در نماز ببیند آن حضرت را هلاک کند، چون نظرش بر آن حضرت افتاد سنگ گرانی برداشت و متوجه آن حضرت شد و چون سنگ را بلند کرد دستش در گردنش غل شد و سنگ بر دستش چسبید و چون برگشت و به نزدیک اصحاب خود رسید سنگ از دستش افتاد و به روایت دیگر به حضرت استغاثه کرد تا دعا فرمود و سنگ از دستش رها شد؛ پس مرد دیگر برخاست و گفت: من می روم که او را بکشیم؛ چون به نزدیک آن حضرت رسید ترسید و برگشت و گفت میان من و آن حضرت اژدهائی مانند شتر فاصله شد و دم را بر زمین می زد و من ترسیدم و برگشتم.

کفایت از شر استهزاء کنندگان

مشایخ حدیث در تفسیر آیه شریفه (إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ) روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خلعت با کرامت نبوت را پوشید اول کسی که به او ایمان آورد مولا علی بن ابی طالب علیه السلام بود، پس حضرت خدیجه - سلام الله علیها - ایمان آورد، پس ابوطالب با جعفر طیار - رضی الله عنهما - روزی به نزد حضرت آمد دید که نماز می کند و مولا علی علیه السلام در پهلوی نماز می کند، پس ابوطالب با جعفر گفت که تو هم نماز کن در پهلوی پسر عم خود؛ پس جعفر از جانب چپ آن حضرت ایستاد و حضرت پیشتر رفت پس زید بن حارثه ایمان آورد و این پنج نفر نماز می کردند و بس. سه سال از بعثت آن حضرت گذشت، پس خداوند عالمیان فرستاد که ظاهر گردان دین خود را و پروا مکن از مشرکان پس به درستی که ما کفایت کردیم شر استهزاء کنندگان را.

و استهزاء کنندگان پنج نفر بودند:

ولید بن مغیره و عاص بن وائل و أسود بن مطلب و أسود بن عبد یغوث و حارث بن طلایله؛ و بعضی شش نفر گفته اند و حارث بن قیس را اضافه کرده اند.

پس جبرئیل آمد و با آن حضرت ایستاد و چون ولید گذشت جبرئیل گفت: این ولید پسر مُغیره است و از استهزاء کنندگان است؟ حضرت فرمود: بلی،

پس جبرئیل اشاره به سوی او کرد او به مردی از خُزاعه گذشت که تیر می تراشید و پا بر روی تراشه تیر گذاشت ریزه ای از آنها در پاشنه پای او نشست و خونین شد و تکبیرش نگذاشت که خم شود و آن را بیرون آورد و جبرئیل به همین موضع اشاره کرده بود، چون ولید به خانه رفت بر روی کرسی خوابید (دخترش در پایین کرسی خوابید) پس خون از پاشنه اش روان شد و آن قدر آمد که به فراش دخترش رسید و دخترش بیدار شد، پس دختر با کنیز خود گفت که چرا دهان مشک را نیسته ای؟ ولید گفت: این خون پدر تو است، آب مشک نیست؛ پس طلبید فرزند خود را و وصیت کرد و به جهنم پیوست؛

و چون **عامر بن وائل** گذشت جبرئیل اشاره به سوی پای او کرد پس چوبی به کف پایش فرو رفت و از پشت پایش بیرون آمد و از آن بمرد و به روایتی دیگر خاری به کف پایش فرو رفت و به خارش آمد و آن قدر خارید که هلاک شد؛

و چون **أسود بن مطلب** گذشت اشاره به دیده اش کرد او کور شد و سر بر دیوار زد تا هلاک شد. و به روایت دیگر اشاره به شکمش کرد آن قدر آب خورد که شکمش پاره شد

و **أسود بن عبدیغوث** را حضرت نفرین کرده بود که خدا دیده اش را کور گرداند و به مرگ فرزند خود مبتلا شود و چون این روز شد جبرئیل برگ سیزی بر روی او زد که کور شد و برای استجابت دعای آن حضرت ماند تا روز بدر که فرزندش کشته شد و خبر کشته شدن فرزند خود را شنید و مرد؛

و **حارث بن طلایله** را اشاره کرد جبرئیل به سر او، چرک از سرش آمد تا بمرد؛ گویند که مار او را گزید و مُرد؛ و نیز گویند که سموم به او رسید و رنگش سیاه و هیئتش متغیر شد چون به خانه آمد او را نشناختند و آن قدر زدند او را که کشتندش

و **حارث بن قیس** ماهی شوری خورد و آن قدر آب خورد که مرد.

استجاب دعای حضرت در مورد کافران قریش

راوندی و غیر او از ابن مسعود روایت کرده اند که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در پیش کعبه در سجده بود و شتری از ابو جهل کشته بودند آن ملعون فرستاد بچه دان شتر را آوردند و بر پشت آن حضرت افکندند و حضرت فاطمه علیها السلام آمد و آن را از پشت آن حضرت دور کرد و چون حضرت از نماز فارغ شد فرمود که خداوند! بر تو باد به کافران قریش و نام برد ابو جهل و عتبّه و شیبّه و ولید و امیه و ابن ابی معیط و جماعتی که همه را دیدم که در چاه بدر کشته افتاده بودند.

حجاب زرد جلوی چشم زن ابی لهب

ایضاً راوندی روایت کرده است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی از شبها در نماز سوره (تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ) تلاوت نمود، پس گفتند به امّ جمیل - خواهر ابوسفیان که زن ابولهب بود - که دیشب محمد صلی الله علیه و آله و سلم در نماز بر تو و شوهر تو لعنت می کرد و شما را مذمت می کرد، آن ملعونه در خشم شد و به طلب آن حضرت بیرون آمد و می گفت اگر او را بینم سخنان بد به او خواهم شنواید و می گفت کیست که محمد را به من نشان دهد؟ چون از در مسجد داخل شد ابوبکر به نزد آن حضرت نشسته بود گفت: یا رسول الله، خود را پنهان کن که امّ جمیل می آید می ترسم که حرفهای بد به شما بگوید. حضرت فرمود که مرا نخواهد دید؛ چون به نزدیک آمد حضرت را ندید و از ابوبکر پرسید که آیا محمد صلی الله علیه و آله و سلم را دیدی؟ گفت: نه. پس به خانه خود برگشت. پس حضرت باقر علیه السلام فرمود که خدا حجاب زردی در میان حضرت و او زد که آن حضرت را ندید و آن ملعونه و سایر کفار قریش آن حضرت را مذمم می گفتند یعنی بسیار مذمت کرده شده و حضرت می فرمود که خدا نام مرا از زبان ایشان محو کرده است که نام مرا نمی برند و مذمم را مذمت می گفتند و مذمم نام من نیست.

امداد ملائکه در جنگ بدر و هلاکت ابولهب

ابن شهر آشوب و اکثر مورخان روایت کرده اند که: چون کفار قریش از جنگ بدر برگشتند ابولهب از ابوسفیان پرسید که سبب انهزام شما چه بود؟ ابوسفیان گفت: همین که ملاقات کردیم یکدیگر را گریختیم و ایشان ما را کشتند و اسیر کردند هر نحو که خواستند و مردم سفید دیدم که بر اسبان آبلق سوار بودند در میان آسمان و زمین و هیچ کس در برابر آنها نمی توانست ایستاد.

ابورافع با امّ الفضل - زوجه عباس - گفت: اینها ملائکه اند. ابولهب که این را شنید برخاست و ابورافع را بر زمین زد امّ الفضل عمود خیمه را گرفت و بر سر ابولهب زد که سرش شکست و بعد از آن هفت روز زنده ماند و خدا او را به (عدسه) مبتلا کرد و (عدسه) مرضی بود که عرب از سرایت آن حذر می کردند، پس به این سبب سه روز در خانه ماند که پسرهایش نیز به نزدیک او نمی رفتند که او را دفن کنند تا آنکه او را کشیدند و در بیرون مکه انداختند تا پنهان شد.

علامه مجلسی فرموده که: اکنون بر سر راه عُمَرَه واقع است و هر که از آن موضع می گذرد سنگی چند بر آن موضع می اندازد و تل عظیمی شده است؛ پس تأمل کن که مخالفت خدا و رسول چگونه صاحبان نسبهای شریف را از شرف خود بی بهره گردانیده است و اطاعت خدا و رسول چگونه مردم بی حسب و نسب را به درجات رفیع بلند ساخته است و به اهل بیت عزت و شرف ملحق گردانیده است.



معجزات نوع ششم حضرت رسول الله ﷺ

در معجزات آن حضرت است در مستولی شدن بر شیاطین و جنیان و ایمان آوردن بعض از ایشان و ما در اینجا اکتفا می کنیم به ذکر چند امر:

تلاوت حضرت و ایمان آوردن جنیان و نزول سوره جن

علی بن ابراهیم روایت کرده است که:

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از مکه بیرون رفت با زید بن حارثه به جانب بازار عکاظ که مردم را به اسلام دعوت نماید، پس هیچ کس اجابت آن حضرت نکرد، پس به سوی مکه برگشت و چون به موضعی رسید که آن را (وادی مجنه) می گویند به نماز شب ایستاد و در نماز شب تلاوت قرآن می نمود،

پس گروهی از جن گذشتند و چون قرائت آن حضرت را شنیدند بعضی با بعضی گفتند: ساکت شوید. چون حضرت از تلاوت فارغ شد به جانب قوم خود رفتند، اندازکنندگان گفتند ای قوم ما! به درستی که ما شنیدیم کتابی را که نازل شده است بعد از موسی در حالتی که تصدیق کننده است آنچه را که پیش از او گذشته است، هدایت می کند به سوی حق و به سوی راه راست؛ ای قوم! اجابت کنید داعی خدا را و ایمان آورید تا پیامرزد گناهان شما را و پناه دهد شما را از عذاب الیم؛ پس برگشتند به خدمت آن حضرت و ایمان آوردند و آن جناب ایشان را تعلیم کرد شرایع اسلام، و حق تعالی سوره جن را نازل گردانید و حضرت والی و حاکمی برایشان نصب کرد و در همه وقت به خدمت آن حضرت می آمدند و امر کرد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را مسائل دین را تعلیم ایشان نماید و در میان ایشان مؤمن و کافر و ناصبی و یهودی و نصرانی و مجوسی می باشد و ایشان از فرزندان (جان) اند.

خبر از وجود لشکری از جن در جنگ بنی المصطلق

شیخ مفید و طبرسی و سایر محدثین روایت کرده اند که:

چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جنگ بنی المصطلق رفت به نزدیک وادی ناهمواری فرود آمدند، چون آخر شب شد جبرئیل نازل شد و خبر داد که طایفه ای از کافران جن در این وادی جا کرده اند و می خواهند به اصحاب تو ضرر برسانند، پس امیرالمؤمنین علیه السلام را طلبید

و فرمود که برو به سوی این وادی و چون دشمنان خدا از جنیان متعرض تو شوند دفع کن ایشان را به آن قوتی که خدا ترا عطا کرده است و متحصن شو از ایشان به نامهای بزرگوار خدا که ترا به علم آنها مخصوص گردانیده است و صد نفر از صحابه را با آن حضرت همراه کرد و فرمود که با آن حضرت باشید و آنچه بفرماید اطاعت نمایید؛ پس امیرالمؤمنین علیه السلام متوجه آن وادی شد و چون نزدیک کنار وادی رسید فرمود به اصحاب خود که در کنار وادی بایستید و تا شما را رخصت ندهم حرکت نکنید و خود پیش رفت و پناه برد به خدا از شر دشمنان خدا و بهترین نامهای خدا را یاد کرد و اشاره نمود اصحاب خود را که نزدیک بیایید، چون نزدیک آمدند ایشان را آنجا بازداشت و خود داخل وادی شد، پس باد تندی وزید نزدیک شد که لشکر بر رو درآفتند و از ترس قدمهای ایشان لرزید،

پس حضرت فریاد زد که منم علی بن ابی طالب علیه السلام و وصی رسول خدا و پسر عم او، اگر خواهید و توانید در برابر من بایستید،

پس صورتها پیدا شد مانند زنگیان و شعله های آتش در دست داشتند و اطراف وادی را فرو گرفتند و حضرت پیش می رفت و تلاوت قرآن می نمود و شمشیر خود را به جانب راست و چپ حرکت می داد چون به نزدیک آنها رسید مانند دود سیاهی شدند و بالا رفتند و ناپیدا شدند.

پس حضرت، الله اکبر گفت و از وادی بالا آمد و به نزدیک لشکر ایستاد، چون آثار آنها برطرف شد صحابه گفتند: چه دیدی یا امیرالمؤمنین؟ ما نزدیک بود از ترس هلاک شویم و بر تو ترسیدیم. حضرت فرمود که چون ظاهر شدند من صدا به نام خدا بلند کردم تا ضعیف شدند و رو به ایشان تاختم و پروا از ایشان نکردم و اگر بر هیبت خود می ماندند همه را هلاک می کردم، پس خدا کفایت شر ایشان از مسلمانان نمود و باقیمانده ایشان به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رفتند که به آن حضرت ایمان بیاورند و از او امان بگیرند و چون جناب امیرالمؤمنین علیه السلام با اصحاب خود به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برگشت و خبر را نقل کرد حضرت شاد شد و دعای خیر کرد برای او و فرمود که پیش از تو آمدند آنها که خدا ایشان را به تو ترسانیده بود و مسلمان شدند و من اسلام ایشان را قبول کردم.

ندای غیبی در تأیید حضرتش

این شهر آشوب روایت کرده است که:

تمیم داری؛ در منزلی از منزلهای راه شام فرود آمد و چون خواست بخوابد گفت: امشب من در امان اهل این وادیم و این قاعده اهل جاهلیت بود که امان از جنیان اهل وادی می طلبیدند ناگاه ندائی از آن صحرا شنید که پناه به خدا ببر که جنیان کسی را امان نمی دهند از آنچه خدا خواهد و به تحقیق که پیغمبر امیان مبعوث شده است و ما در (حیون) در پی او نماز کردیم و مکر شیاطین برطرف شد و جنیان را به تیر شهاب از آسمان راندند برو به نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول پروردگار عالمیان.

خبر دادن در باب حضرت یونس علیه السلام و اسلام آوردن جنیان

شیخ طبرسی و غیر او از زهری روایت کرده اند که:

چون حضرت ابوطالب دار فنا را وداع کرد بلا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شدید شد و اهل مکه اتفاق بر ایداء و اضرار آن حضرت نمودند، پس آن حضرت متوجه طایف شد که شاید بعضی از ایشان ایمان بیاورند؛ چون به طایف رسید سه نفر ایشان را ملاقات نمود که ایشان رؤسای طایف بودند و برادران بودند. (عبیدیا لیل) و (مسعود) و (حبیب) پسران عمرو بن عمیر و اسلام را بر ایشان اظهار فرمود. یکی از ایشان گفت: من جامه های کعبه را دزدیده باشم اگر خدا ترا فرستاده باشد. و دیگری گفت: خدا نمی توانست از تو بهتر کسی برای پیغمبری بفرستد؟ سومی گفت: والله، بعد از این با تو سخن نمی گویم؛ زیرا که اگر پیغمبر خدائی شأن تو از آن عظیم تر است که با تو سخن توان گفت و اگر بر خدا دروغ می گوئی سزاوار نیست با تو سخن گفتن. و استهزاء نمودند به آن حضرت و چون قوم ایشان دیدند که سرکرده های ایشان با آن حضرت چنین سلوک کردند در دو طرف راه صف کشیدند و سنگ بر آن حضرت می انداختند تا پاهای مبارکش را مجروح گردانیدند و خون از آن قدمهای عرش پیمای جاری شد،

پس به جانب باغی از باغهای ایشان آمد که در سایه درختی قرار گیرد، عتبه و شبیه را در آن باغ دید و از دیدن ایشان محزون گردید؛ زیرا که شدت عداوت ایشان را با خدا و رسول می دانست، چون آن دو تن حضرت را دیدند غلامی داشتند که او را (عداس) می گفتند و نصرانی بود از اهل نینوا انگوری به او دادند و از برای آن حضرت فرستادند، چون غلام به خدمت آن حضرت رسید حضرت از او پرسید که از اهل کدام زمینی؟ گفت: از اهل نینوا. حضرت فرمود که از اهل شهر بنده شایسته یونس بن متی. عداس گفت: تو چه می دانی که یونس کیست؟ حضرت فرمود که: من پیغمبر خدایم و خدا مرا از قصه یونس خبر داده است و قصه یونس را برای او نقل کرد. عداس به سجده افتاد و پاهای آن حضرت را می بوسید و خون از آن پاهای مبارک می چکید.

چون عتبه و شبیه حال آن غلام را مشاهده کردند ساکت شدند و چون غلام به سوی ایشان برگشت گفتند: چرا برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم سجده کردی؟ و پاهای او را بوسیدی؟ و هرگز نسبت به ما که آقای توئیم چنین نکردی؟ گفت: این مرد شایسته است و خبر داد مرا از احوال یونس بن متی پیغمبر خدا، ایشان خندیدند و گفتند: تو فریب آن را مخور که مرد فریبنده ای است و دست از دین (ترسائی) خود بر مدار؛ پس حضرت از ایشان ناامید گردیده باز به سوی مکه مراجعت نمود و چون به (نخله) (که اسم موضعی است) رسید در میان شب مشغول نماز شد، پس در آن موضع گروهی از جنّ (نصیبین) (که موضعی است از یمن) بر آن حضرت گذشتند و آن حضرت نماز بامداد می کرد و در نماز قرآن تلاوت می نمود چون گوش دادند و قرآن شنیدند ایمان آوردند و به سوی قوم خود برگشتند و ایشان را به اسلام دعوت نمودند.

و به روایت دیگر حضرت مأمور شد که تبلیغ رسالت خود نماید به سوی جنیان و ایشان را به سوی اسلام دعوت نماید و قرآن برایشان بخواند، پس حق تعالی گروهی از جن را از اهل (نصیبین) به سوی آن حضرت فرستاد و حضرت با اصحاب خود گفت که من مأمور شده ام که امشب بر جنیان قرآن بخوانم کی از شماها از پی من می آید؟ پس عبدالله بن مسعود با آن حضرت رفت؛ عبدالله گفت: چون به اعلای مکه رسیدیم و حضرت داخل دره (حجون) شد خطی برای من کشید و فرمود که در میان این خط بنشین و بیرون مرو تا من به سوی تو بیایم، پس آن حضرت رفت و به نماز مشغول شد و شروع کرد در تلاوت قرآن ناگاه دیدم که سیاهان بسیار هجوم آوردند که میان من و آن حضرت حایل شدند که صدای آن جناب را نشنیدم، پس پراکنده شدند مانند پاره های ابر و رفتند و گروهی از ایشان ماندند و چون حضرت از نماز صبح فارغ شد بیرون آمد و فرمود: آیا چیزی دیدی؟ گفتم: بلی! مردان سیاه دیدم که جامه های سفید بر خود بسته بودند. فرمود که اینها جن نصیبین بودند. و به روایت ابن عباس هفت نفر بودند و حضرت ایشان را رسول گردانید به سوی قوم ایشان و بعضی گفته اند نه نفر بودند.



اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ

معجزات نوع هفتم حضرت رسول الله ﷺ

در معجزات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است در **اخبار از مَغِیبات**.
فقیر گوید: که ما را کافی است در این مقام آنچه بعد از این ذکر خواهیم کرد از اخبار امیرالمؤمنین علیه السلام از غیب؛ زیرا که آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام از غیب خبر دهد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اخذ کرده و از مشیکات نبوت اقتباس کرده: **قَالَ شَيْخُنَا الْإِيهَائِي رَحِمَهُ اللَّهُ: (جَمِيعَ أَحَادِيثِنَا إِلَّا مَا نَدَّرَ تَنْتَهَى إِلَى اثْنَتَا عَشَرَ وَهَمَّ يَنْتَهُونَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ لَأَنَّ عُلُومَهُمْ مُقْتَسَبَةٌ مِنْ تِلْكَ الْمَشْكَاةِ)**
لکن ما به جهت تبرک و تیمن به ذکر چند خبر اکتفا می کنیم:

خبر از اشرفیهای عباس

حَمِیرِی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در روز بدر اشرفی هائی که عباس همراه داشت از او گرفت و از او طلب (فدا) نمود. او گفت: یا رسول الله من غیر این ندارم. فرمود: پس چه پنهان کردی نزد ام الفضل زوجه خود! عباس گفت: من گواهی می دهم به وحدانیت خدا و پیغمبری تو؛ زیرا که هیچ کس حاضر نبود به غیر از خدا در وقتی که آن را به او سپردم، پس حق تعالی وحی فرستاد که (بگو به آنها که در دست شما هستند از اسیران که اگر خدا بداند در دل شما نیکی، به شما خواهد داد بهتر از آنچه از شما گرفته شده است) و آخر عباس چنان صراحت مآل شد که بیست غلام او تجارت می کردند که کمتر آنچه نزد هر یک بود بیست هزار درهم بود.

خبر از نفاق ابوسفیان

ابن بابویه و راوندی روایت کرده اند از ابن عباس که:
ابوسفیان روزی به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: یا رسول الله! می خواهم از تو سؤالی بکنم؟ حضرت فرمود که اگر می خواهی من بگویم که چه می خواهی بپرسی؟ گفت: بگو! فرمود: آمده ای که از عمر من بپرسی که چند سال خواهد شد. گفت: بلی، یا رسول الله. حضرت فرمود که من شصت و سه سال زندگانی خواهم کرد. ابوسفیان گفت: گواهی می دهم که تو راست می گوئی. حضرت فرمود که به زبان گواهی می دهی و در دل ایمان نداری!
ابن عباس گفت: به خدا سوگند که چنان بود که آن حضرت فرمود، ابوسفیان منافق بود یکی از شواهد نفاقش آن بود که چون در آخر عمر نابینا شده بود روزی در مجلسی نشسته بودیم و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در آن مجلس بود پس مؤذن اذان گفت چون **أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ** گفت، ابوسفیان گفت: کسی در این مجلس هست که از او باید ملاحظه کرد؟
شخصی از حاضران گفت: نه. ابوسفیان گفت ببینید این مرد هاشمی نام خود را در کجا قرار داده است.
پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: خدا دیده ترا گریان گرداند ای ابوسفیان، خدا چنین کرده است او نکرده است؛ زیرا که حق تعالی فرموده است: **(وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ)**؛ و بلند کردیم از برای تو نام ترا.
ابوسفیان گفت: خدا بگریاند دیده کسی را که گفت در اینجا کسی نیست که از او ملاحظه باید کرد و مرا بازی داد.

خبر از عاقبت

راوندی از ابوسعید خدری روایت کرده است که:
در بعضی از جنگها بیرون رفتیم و نه نفر و ده نفر با یکدیگر رفیق می شدیم و عمل را میان خود قسمت می کردیم و یکی از رفیقان ما کار سه نفر را می کرد و از او بسیار راضی بودیم، چون احوالش را به حضرت عرض کردیم فرمود: او مردی است از اهل جهنم،
چون به دشمن رسیدیم و شروع به جنگ کردیم آن مرد تیری بیرون آورد و خود را کشت، چون به حضرت عرض کردند فرمود که گواهی می دهم که منم بنده و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خبر من دروغ نمی شود.

خبر از معامله فرد فقیر

راوندی روایت کرده است که:
مردی به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: دو روز است که طعام نخورده ام. حضرت فرمود که برو به بازار، چون روز دیگر شد گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دیروز رفتم به بازار و چیزی نیافتم و بی شام خوابیدم. فرمود که برو به بازار، چون به بازار آمد دید که قافله آمده است و متاعی آورده اند، پس، از آن متاع خرید و به یک اشرفی نفع از او خریدند و اشرفی را گرفت و به خانه برگشت روز دیگر به خدمت آن حضرت آمد و گفت: در بازار چیزی نیافتم.
حضرت فرمود که از فلان قافله متاعی خریدی و یک دینار ریخ یافتی! گفت: بلی. فرمود: پس چرا دروغ گفتی؟ گواهی می دهم که تو صادقی و از برای این انکار کردم که بدانم آنچه مردم می کنند تو می دانی یا نه و یقین من به پیغمبری تو زیاده گردد؛ پس حضرت فرمود که هر که از مردم بی نیازی کند و سؤال نکند خدا او را غنی می گرداند و هر که بر خود در سؤالی بگشاید خدا بر او هفتاد در فقر را می گشاید که هیچ چیز آنها را سد نمی کند؛ پس بعد از آن دیگر آن مرد از کسی سؤال نکرد و حالش نیکو شد.

خبر از لحظه لحظه جنگ مؤته و شهادت اصحاب

روایت شده که چون جعفر بن ابی طالب از حبشه آمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را در سال هشتم به جنگ (مؤته) فرستاد - و (مؤته) (با همزه) نام قریه ای است از قرای یثرب که در اراضی شام افتاده است و از آنجا تا بیت المقدس دو منزل مسافت دارد - پس حضرت او را با زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه به ترتیب امیر لشکر کرد، پس چون به مؤته رسیدند، قیصر لشکری عظیم برای جنگ آنها آماده کرد پس هر دو لشکر زمین جنگ تنگ گرفتند و صف راست کردند؛

جعفر بن ابی طالب چون شیر شمیمه شمشیر کشیده از پیشروی صف بیرون شد و مردم را ندا در داد که ای مردم! از اسبها فرو شوید و پیاده رزم دهید و این سخن از برای آن گفت که لشکر کفار فراوان بودند خواست تا مسلمانان پیاده شوند و بدانند که فرار نتوان کرد ناچار نیکو کارزار کنند.

مسلمانان در پذیرفتن این فرمان گرانی کردند اما جعفر خود از اسب به زیر آمد و اسب را پی زد، پس علم را بگرفت و از هر جانب حمله در انداخت جنگ انبوه شد و کافران حمله ور گشتند و در پیرامون جعفر پره زدند و شمشیر و نیزه برآوردند و نخستین، دست راست آن حضرت را قطع کردند علم را به دست چپ گرفت و همچنان رزم می داد تا پنجاه زخم از پیش روی بدو رسید و به روایتی نود و دو زخم نیزه و تیر داشت، پس دست چپش را قطع کردند این هنگام علم را با هر دو بازوی خویش افراشته می داشت کافری چون این بدید خشمگین بر وی عبور داد و شمشیر بر کمر گاهش بزد و آن حضرت را شهید کرد و علم سرنگون شد.

از جابر روایت شده که همان روزی که جعفر در مؤته شهید شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه بعد از نماز صبح بر منبر برآمد و فرمود که الحال برادران شما از مسلمانان با مشرکان مشغول کارزار شدند و حمله هریک را و جنگ هریک را نقل می کرد تا گفت که زید بن حارثه شهید شد و علم افتاد، پس فرمود: علم را جعفر برداشت و پیش رفت و متوجه جنگ شد، پس فرمود که یک دستش را انداختند و علم را به دست دیگر گرفت، پس فرمود که دست دیگری را انداختند و علم را به سینه خود چسبانید، پس فرمود که جعفر شهید شد و علم افتاد، پس فرمود که علم را عبدالله بن رواحه برداشت و از مسلمانان فلان و فلان کشته شدند و از کافران فلان و فلان کشته شدند، پس گفت که عبدالله شهید شد و علم را خالد بن ولید گرفت و گریخت و مسلمانان گریختند.



پس از منیر به زیر آمد و به خانه جعفر رفت و عبدالله بن جعفر را طلبید و در دامن خود نشانید و دست بر سرش مالید و والده او آسماء بنت عمیس گفت: چنان دست بر سرش می کشی که گویا یتیم است! حضرت فرمود که امروز جعفر شهید شد و چون این را گفت، آب از دیده های مبارکش روان شد. فرمود که پیش از شهید شدن، دستهایش بریده شد و خدا به عوض آن دستها، او را دو بال داد از زمرد سبز که اکنون با ملائکه در بهشت پرواز می کند به هرجا که خواهد.

و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که:

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه علیها السلام را گفت برو و گریه کن بر پسر عمّت و واثکلاه مگو دیگر هرچه در حق او بگوئی راست گفته ای. و به روایت دیگر فرمود بر مثل جعفر باید گریه کنند گریه کنندگان و به روایت دیگر حضرت فاطمه علیها السلام را امر فرمود که طعامی برای آسماء بنت عمیس بسازد و به خانه او برود و او را تسلی دهد تا سه روز.

فقیر گوید: که ما در اینجا اگرچه فی الجمله از رشته کلام خارج شدیم لکن شایسته و مناسب بود آنچه ذکر شد.

خبر از آینده و عاقبت اهل بیت علیهم السلام و اصحاب

بالجمله؛ خبر داد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از نامه ای که حاطب ابن ابی بلتعّه به اهل مکه نوشته بود در فتح مکه.

و خبر داد ابوذر را به بلاها و اذیتهایی که به او وارد خواهد شد و آنکه تنها زندگانی خواهد کرد و تنها خواهد مرد و گروهی از اهل عراق موفق به غسل و کفن و دفن او خواهند شد.

و خبر داد که یکی از زنان من بر شتری سوار خواهد شد که پشم روی آن شتر بسیار باشد و به جنگ وصی من خواهد رفت چون به منزل (حَوَاب) برسد سگان بر سر راه او فریاد کنند.

و خبر داد که عمّار را (فئه باغیه) خواهند کشت و آخر زاد او از دنیا شربتی از لبن باشد.
و خبر داد که حضرت زهرا علیها السلام اول کسی است از اهل بیتش که به او ملحق خواهد شد

و در مجالس بسیار، امیرالمؤمنین علیه السلام را خبر داد که ریشش از خون سرش خضاب خواهد شد و امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته منتظر آن خضاب بود.

و هم در مجالس بسیار، خبر داد از شهادت امام حسین علیه السلام و اصحاب آن حضرت و مکان شهادت ایشان و کشتندگان ایشان

و خاک کربلا را به ام سلمه داد و خبر داد که در هنگام شهادت حسین علیه السلام این خاک خون خواهد شد.

و خبر داد از شهادت امام رضا علیه السلام و مدفون شدن آن حضرت در خراسان

و فرمود به زیپر، اول کسی که از عرب بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام را بشکند تو خواهی بود

و فرمود به عباس عموی خود که وای بر فرزندان من از فرزندان تو

و خبر داد که (ارضه) صحیفه قاطعه را که قریش نوشته بودند لیسیده به غیر نام خدا که در آن است.

و خبر داد از بناء شهر بغداد و مردن رفاعه بن زید منافق و هزار ماه سلطنت بنی امیه و کشتن معاویه حُجّر بن عدی و اصحاب او را به ظلم.

و از واقعه حرّه و کور شدن ابن عباس و زید بن ارقم و مردن نجاشی پادشاه حبشه و کشته شدن اسود عَنسی در یمن در همان شبی که کشته شد.

و خبر داد از ولادت محمد بن الحنفیه برای امیرالمؤمنین علیه السلام و نام و کنیت خود را به او بخشید.

و خبر داد از دفن شدن ابو ایوب انصاری نزد قلعه قسطنطنیه الی غیر ذلک .

علامه مجلسی در حیاة القلوب بعد از تعداد جمله از معجزات آن حضرت فرموده:

(مؤ لف گوید: آنچه از معجزات آن حضرت مذکور شد از هزار یکی و از بسیار، اندکی است و جمیع اقوال و اطوار و اخلاق آن حضرت معجزه بود، خصوصا این نوع معجزه که اخبار به امور مغیبه است که پیوسته کلام معجز نظام سید آنام بر این نوع مشتمل بوده

و منافقان می گفته اند که سخن آن حضرت را مگوئید که در و دیوار و سنگ ریزه ها همه، آن حضرت را خبر می دهند از گفته های ما.

و اگر عاقلی تفکر نماید و عقل خود را حکم سازد هر حدیثی از احادیث آن حضرت و اهل بیت آن حضرت و هر کلمه از کلمات ظریفه ایشان و هر حکمی از احکام شریعت مقدسه آن حضرت معجزه ای است شافی و خرق عادت است.

آیا عاقلی تجویز می کند که یک شخص از اشخاص انسانی بدون وحی و الهام جناب مقدس سبحانی شریعتی تواند احداث نمود که اگر به آن عمل نمایند امور معاش و معاد جمیع خلق منتظم گردد و رخنه های فتن و نزاع و فساد به آن مسدود گردد و هر فتنه و فساد که ناشی شود از مخالفت قوانین حقّه او باشد و در خصوص هر واقعه از بیوع و تجارت و مضاربات و معاملات و منازعات و موارث و کیفیت میعاشرت پدر و فرزند و زن و شیوهر و آقا و بنده و خویشان و اهل خانه و اهل بلد و امراء و رعایا و سایر امور قانونی مقرر فرموده باشد که از آن بهتر تخیل نتوان کرد و در آداب چسبندگی و اخلاق کریمه در هر حدیثی و خطبه ای اضعاف آنچه حکما در چندین هزار سال فکر کرده اند بیان نماید و در معارف ربّانی و غوامض معانی در مدت قلیل رسالت آن قدر بیان فرموده که با وجود تضییع و افساد طالبان حطام دنیا آنچه به مردم رسیده تا روز قیامت فحول علما در آنها تفکر نمایند به صد هزار یک اسرار آنها نمی توانند رسید.

صلی الله علیک یا مولای یا ابا عبد الله یا جعفر بن محمد الصادق ورحمة الله وبرکاته

دانش چو بزندان غم ساخته محبوس = از دانشم افغان و بر آزادیم افسوس
زان دم که بمن سیر جهان آمده محسوس = اوضاع جهان زیر و زبر بینم و معکوس
آنگونه که معشوق کشد ناز ز عاشق

شایع شده بی مهري و الفت شده بر باد = مجنون دلش از طره لیلی شده آزاد
شور لب شیرین شده دور از سر فرهاد = رامین دگر از ویس بکلی نکند یاد
فارغ ز خیال غم عذرا شده وامق

هشیار کند مستی و مستی شکند مل = بر جغد چمن مسکن و ویرانه به بلبل
در صیف چمن ساده و روید بشتا گل = گاهی ز دماغ اخذ کند رایحه سنبلی
گاهی ز نظر وام کند جلوه شقایق

ابله بود آزاد و خردمند گرفتار = هر بابصر حق طلب رند نکوکار
در خلق بود مورد هر تسخر و آزار = وانگاه بود مفتخر از پیشه و کردار
هر بد گهر و بیخرد و فاجر و فاسق

آن مفتی خودبین که در او نور خدا نیست = کاریش بجز خودسری و روی و ریا نیست
حرفیش به لب غیر حدیث من و ما نیست = جز در پی این مسئله هر صبح و مساء نیست
کآیا به چه تدبیر خورد خون خلائق

آن قاضی ابله که دلش طالب دنیا است = بر ظالم و مظلوم کجا عارف روشن سیماست
از هر طرف اثبات شود رشوه حق آنجاست = حکمش ز هوی باشد و این واضح و پیداست
با حکم خدا حکم هوی نیست مطابق

آن خانه خود سوخته سوداگر نادان = مالی که خود اندوخته از سرقت و نقصان
در حکم مکافات بسرقت چو رود آن = باید که ز خود نالد و از خود کند افغان
گوید که صد افغان ز فلان رهن سارق

گوئی که تقلب بر ارباب مکاسب = بالا زده از مستحب و آمده واجب
ما جمله خرابیم و لیکن بمراتب = بازای دلا کار خود و این فرقه کاذب
جوئیم پناه شه دین **جعفر صادق** علیه السلام

شاهی که بجا مانده از او مذهب جعفر = ترویج از او یافته احکام **پیمبر** صلی الله علیه و آله و سلم
بر آدمی و جن و ملک سید و سرور = جبریل بفرمانبریش تاخته بر در
میکال پی چاکریش مایل و شایق

بر دامن قدرش نرسد دست تعقل = بر بام جلالش نبرد مرغ تخیل
او علت ایجاد بهر جزء و بهر کل = آنسان که نخواهند ز گلزار بجز کل
از خلقت عالم بود او مقصد خالق

خواهد اگر آن خسرو دین شافع میعاد = وان مرشد بر حق که ز حق یافته ارشاد
معدوم کند ضدیت از عالم ایجاد = از چشم محبت نگرد جانب اصداد
در صورت و معنی همه گردند موافق

بر علم لدنی ز ازل عالم کامل = محتاج به علمش همه از عالم و جاهل
میکرد عدو با وی اگر بحث مسائل = الحق که بد او ابله و زین مسئله غافل
کار علم خدا میطلبید کشف دقایق

فرمانبر خاص حق و فرمانده اشیاء = شاهی که تواند گه فرمان به یک ایماء
دریا چو یکی قطره کند قطره چو دریا = تبدیل کند ملک ثری را به ثریا
تغییر دهد وضع مغارب بمشارق

با قدرت او پرده عادت همه مخروق = با رفعت او پست ترین مرتبه عیوق
او بر دل عشاق نماینده معشوق = او تعرفه خواننده خلایق بمخلوق
او رزق رساننده مرزوق ز رازق

از او چه خبر بدمنش زشت گمان را = گو باش بدین حال و بین آخر آنرا
کی سود برد آنکه ندانست زیان را = ای دل طلبی گر تو نجات دو جهان را
پیوند به مهر وی و بگسل ز علایق

تا بندگی پیشه صغیر از دل و جان کرد = قطع نظر از جمله ابنای زمان کرد
آسوده دل خود زغم کون و مکان کرد = توفیق خدائیش بدین راه روان کرد
صد شکر که جان برد ز دزدان طرائق

شاعر عارف مرحوم صغیر اصفهانی

آئین، هنگام

بالجمله، امروز، روز بسیار شریفی است و از برای آن چند عمل است:

- ۱- غسل.
- ۲- روزه و از برای آن، فضیلت بسیار است و روایت شده که هر که این روز را روزه بدارد، ثواب روزه یکسال برای او، خدا بنویسد و امروز یکی از چهار روز است که در تمام سال بفضیلت روزه، ممتاز است.
- ۳- زیارت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نزدیک و دور و علماء گفته اند که اگر در غیر مدینه طیبه باشی و خواهی زیارت کنی آنحضرت را، غسل بکن و بایست و دل خود را متوجه آنحضرت گردان و بگو: اشهدان لا اله الا الله، الخ.
- ۴- زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بهمان زیارتیکه حضرت صادق (علیه السلام) کرده و تعلیم محمد بن مسلم فرموده و این دو زیارت در زادالمعاد و دیگر کتب موجود است.
- ۵- در وقتیکه روز بلند شود، دو رکعت نماز کند در هر رکعت بعد از حمد ده مرتبه انا انزلناه و ده مرتبه توحید بخواند و بعد از سلام در مصلاهی خود بنشیند و این دعا بخواند اللهم انت حی لا یموت، ... الخ.
- ۶- آنکه مسلمانان اینروز را تعظیم بدارند و تصدق و خیرات بنمایند و مؤمنین را مسرور کنند و زیارت مشاهد مشرفه روند و سید در اقبال شرحی از لزوم تعظیم این روز ذکر نموده و فرموده که من یافتم طایفه نصاری و جمعی از مسلمین را که تعظیم بزرگی را روز ولادت عیسی (علیه السلام) می نمایند و تعجب کردم که چگونه مسلمانان قانع شدند که روز مولود پیغمبرشان که اعظم از همه پیغمبران است به این مرتبه از تعظیم باشد که باینتر از تعظیم نصاری است مولود عیسی را، انتهى.
- ۷- خواندن کلام وحی و کلام خازنان وحی که درباره حضرتین نبی (محمد) و وصی (صادق) می باشد.



والحمد لله رب العالمین